

## روان‌پریشی و آفرینش شعر

تحلیلی بر آیه‌های زمینی فروغ



عبدالرضا ناصر بخت

داستان جنون و هنر داستان تازه‌ای نیست. در گوشه و کنار ادبیات هر ملی فارغ از تحلیل‌های فوکومی توان نشانی از این ارتباط یافت. این خود موضوعی مجزاست که از حوصله بحث این مقاله خارج است. جنون و هنر ارتباط بین این دو در داستان پر توان فروید نهادینه شد. اما روان‌کاوی پس از پیدایش خود همان قدر که به دنیای ادبیات و علوم انسانی نزدیک می‌گشت از جهان بیماران و رنجوران دور می‌شد. به تدریج در دنیای بررسی اختلالات روانی به جای عقده‌های دوران کودکی و نیروهای هدایت‌کننده انسان اهم از غریزه جنسی یا غریزه مرگ، آسیب‌شناسی مغز انسان بود که بار توجه و نیز درمان این مبتلایان را به دوش گرفت. البته این دیدن نوین - یعنی روان‌پزشکی صد سال اخیر - نیز داستان جنون و هنر را بی‌نسیب نگذاشت ولی چنان که خواهد آمد و در تحلیلی از شعری از فروغ نشان داده خواهد شد توجهی یکسر متفاوت برای این ارتباط ارائه کرد. توجهی که بیشتر مبتنی بر آسیب‌شناسی بیماری‌های روانی است.

ژورنال علم‌انسانی و مطالعات فرهنگی

زمین‌ها رفته به وضوح انسان را به یاد آیه‌هایی از قرآن کریم می‌اندازد: مهنگامی که آفتاب تابان تاریک شود / و ستارگان آسمانی تیره شوند (سوره مبارکه التکویر). و همین تشابه این قدرت را به شعر می‌بخشد که در زمینه‌ای بینامتنی حرکت کرده و مجالی فراخ برای نقادی از دیدگاه مکاتب مختلف هنری به وجود آورد. از آن رو که این پارادوکس تشابه و تقابل تا انتهای شعر حفظ می‌شود شعر به بستری مفید برای نظریه‌پردازی‌های ادبی تبدیل می‌گردد. شاید مفهوم نقد که بیشتر به خود اثر هنری می‌پردازد. بتواند توضیحات مبسوطی را در مورد شعر ارائه دهد ولی عدم توجه به تجربه شخصی شاعر - که در این جا شامل اختلال روانی ذهن او نیز هست - و چگونگی پیدایش شعر در مغزش باعث می‌گردد که خوانش این شعر نیمه‌تمام باقی بماند. با توجه به روند آفرینش هنری، جنبه‌های شخصی تجربه شاعر اهمیت بسیاری می‌یابد و راهی را برای معارضه و تقابل با مفهومی می‌گشاید که با تکیه بر مکاتب نقد هنری مقبول، از یک اثر بیشتر وجهی عمومی ارائه می‌دهد.

آغازگر این شعر متنی کاملاً مشخص است. برای خواننده آشناست و ذهن

یک اختلال روانی چه تأثیری می‌تواند در آفرینش هنری بگذارد؟ در این مقاله این سؤال در تحلیلی از شعر «آیه‌های زمینی» فروغ پی‌گرفته خواهد شد و سعی بر آن خواهد بود که با حرکت در ساختار این شعر جوابی برای این سؤال یافت شود. دلیل این که شعری از فروغ برای پاسخ انتخاب شده است علاوه بر مد بودن فروغ در شعر امروز ایران به این علت نیز هست که او خود از اختلال روانی رنج می‌برد، و بستری شدن‌ها و تلاش برای خودکشی از سوی وی دلیلی بر این مدعاست.<sup>۱</sup> در ادامه جنبه‌هایی از این اختلال را در شعری از او نشان داده و نیز مشخص خواهیم کرد که این اختلال چه امتیازهایی را به شعر او بخشیده است. آیه‌های زمینی با ساختاری از پیش اندیشه شده و مشخص شروع می‌شود و سوبه‌های این ساختار تا پایان شعر حفظ می‌گردد و از این رو به مثابه نوعی راهنما برای ذهن خلاق شاعر عمل می‌کند. آیه‌های زمینی همان‌طور که از نامش پیداست می‌خواهد از آسمان به سوی زمین حرکت کند و در تقابل با سورمه‌های آسمانی و آن تقدیر الهی که در قیامت بر آدمیان خواهد رفت به چگونگی احوال انسان‌ها در زمان کنونی بپردازد. آغازگر شعر «آنگاه/ خورشید سرد شد/ و برکت از

خواننده به راحتی با آن خو می‌گیرد. در ضمن می‌توان فهمید که فروغ در آغاز به چه‌گونه شعری می‌اندیشیده است لذا به دنبال این سه سطر، در همان فضای قبلی به حرکت ادامه می‌دهد ولی ناگهان همه چیز در هم می‌ریزد و ذهن با یک فضای جدید رویه‌رو می‌شود. شب در تمام پنجره‌های پریده رنگ / مانند یک تصور مشکوک / پیوسته در تراکم و طغیان بوده حسیست شاعرانه زیرا شب به صورتی غیرمعمول در شعر ظاهر شده و انسان را به یاد دیگ‌های جوشان کیمیاگران می‌اندازد. دیگ‌هایی که حباب‌های آب در آن به نوسان آمده و سرانجام نیز معلوم نیست در این هیاهو چه چیزی ساخته خواهد شد.

مکتب فرمالیست‌های روس به راحتی می‌تواند علت قوت این قطعه را نسبت به سطور اول شعر توضیح دهد: شاعر دست به آشنادایی زده است. زبان عادی از هم گسسته تا همه چیز را ناآشنا جلوه دهد. اما با این تفسیر، از راز آفرینش هنری دور می‌شویم و اگرچه این دیدگاه در منظر اول بسیار جذاب می‌نماید ولی همان‌طور که خود فرمالیست‌ها ذکر کرده‌اند روح و اندیشه را از یک اثر ادبی گرفته و آن را به انحراف‌های صرف زبانی تقلیل می‌دهد. با این دید، این قطعه شعر ژرف با یک جدول تو در توی کلمات فرقی نخواهد داشت و تجربه شخصی شاعر در فرایند شعر گفتن فاقد ارزش در بررسی یک اثر هنری خواهد بود. حال ببینیم در محیط یک تجربه، شاعر چه‌گونه این فضای نامأنوس را می‌سازد و شب را این‌گونه تصویر می‌کند. که فروغ از اختلال روانی رنج می‌برد. وی درجات شدیدی از افسردگی داشت و دست به خودکشی نیز زده بود. در عین حال در زندگی وی موقعیت‌هایی با خلقی افزایش یافته [شیدایی] کم نبوده است. اگرچه بر مبنای این اطلاعات ناقص و اندک از زندگی او، برچسب زدن و گذاشتن تشخیص امری کاملاً اشتباه و حتی خطرناک است ولی شاید با توجه به علامت بتوان گفت که فروغ از درجاتی از اختلال خلقی دو قطبی Bipolar mood disorder احتمالاً با حملاتی کمی خفیف‌تر - رنج می‌برده است. در این بیماری، بیمار بین درجاتی از افسردگی شدید (مانیا) در نوسان است و به‌غیر از دوره‌های افسردگی، گاه و بی‌گاه بی‌هیچ دلیل خاصی خوشحال و سرزنده است. با توجه به این که این اختلال از میزان شیوع بالایی در هنرمندان برخوردار است. اندرسون در مطالعه‌ای که در سال ۱۹۸۷ منتشر کرد نشان داد که نویسندگان نسبت به کسانی که از موقعیت‌های هوشی و اجتماعی مشابه آن‌ها برخوردارند ولی فاقد قدرت آفرینش هنری هستند از اختلالات روانی بیشتری رنج می‌برند. در این بین اختلال دو قطبی به صورت کاملاً واضحی شیوع بیشتری دارد.<sup>۲</sup> لذا چنین موضوعی در مورد فروغ نیز دور از انتظار نیست. عناصر گوناگونی در یک اختلال وجود دارد که می‌تواند به آفرینش هنری کمک کند. در زیر به چند مورد آن اشاره می‌شود.

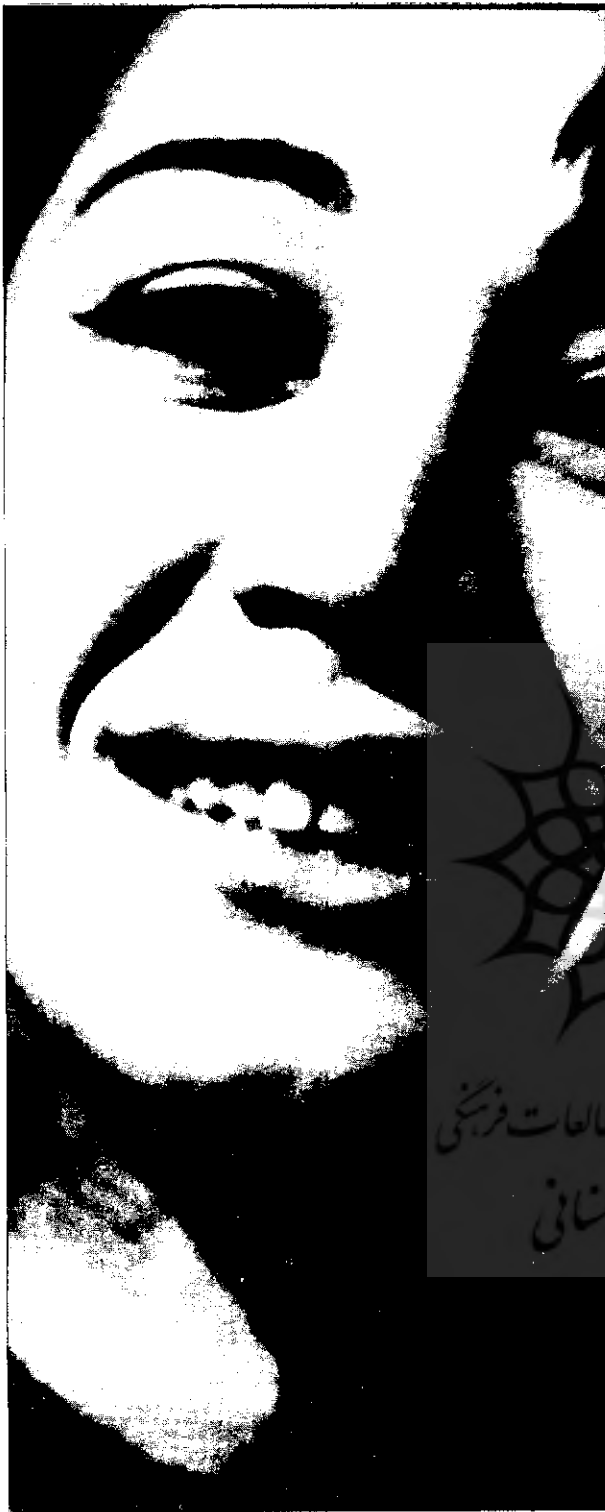
هم هنرمندان و هم بیماران دو قطبی به محرک‌هایی که از درون و از محیط اطراف به آن‌ها می‌رسد بسیار حساس‌اند و در واقع حوزه حساسیت آن‌ها بسیار وسیع است. این امر احتمالاً به دلیل نوعی نقصان در فیلتر کردن محرک‌های محیطی به وجود می‌آید. همچنین این بیماران واجد نقصی در مکانیسم‌های ممانعت مغزی هستند که بطور طبیعی محرک‌های اضافی را حذف می‌کند. در بیماران مانیک [شید] این نقص موجب می‌شود که محرک‌های اضافی بی‌هیچ سدی وارد سیستم پردازش کننده مغزی شده و لذا این بیماران گردش آزادتری از اطلاعات و محرک‌ها را در مغز خود داشته باشند و به صورت روان‌تر و آزادتری فکر کنند - این نقصان در بیماران اسکیزوفرنیک واضح‌تر است - همین ورود

بی‌مانع اطلاعات اضافی در مغز و پردازش محرک‌های بی‌ربط سبب می‌شود که عنصری با ارتباط کمتر در کنار هم قرار گرفته و فضای عجیب و نامتعارفی خلق شود.

این بیماران قدرت بالایی در تمرکز دارند. رابرت دلاتگ نورولوژیست دانشگاه هاروارد دریافته است که کودکانی که علامت اولیه بیماری مانیا [شیدایی] را از خود نشان می‌دهند قدرت چشمگیری در تخیل داشته و توانایی والایی در تمرکز دارند.<sup>۳</sup> این خصوصیات که صرفاً تعدادی از ویژگی‌های این بیماران است برای یک هنرمند کافی است که یاری‌گر او در امر خلاقیت بوده و او را قادر به ساخت فضاهای عجیب و نامأنوسی همچون قطعه بالا کند. شاید یکی از دلایل حضور فراوان واژه‌های روزمره چون خودکار، میدان محمدیه، فندک، دستمال، کتاب کلاس سوم در شعر فروغ همان وسعت دایره توجه و حساسیتی باشد که از آن صحبت شد. در نوشتن یک متن وقتی تمام مکانیسم‌های ممانعت و حذف محرک‌های محیطی در مغز به سامان و سالم باشند متنی مشخص و بی‌رمز به وجود خواهد آمد ولی وقتی این موانع برداشته شود، محرک‌های فراوان و بی‌ربط در مغز به یک شیء عینی و مشخص شکلی عجیب و غریب‌واقعی می‌بخشند. همین می‌شود که همانند آن چند سطر شعر فروغ، شب نیز به حرکت درمی‌آید و چون روحی سرگردان فضای یک پنجره را پُر می‌کند انگار نفرین بنی اسرائیلیست که در پشت این پنجره محو دامنگیر فرعونیان این روزگار شده است. این گونه پردازش‌های نامتعارف ذهنی در ادامه شعر نیز جریان دارد: «در دیدگان اینها کوی/ حرکات و رنگها و تصاویر/ وارونه منعکس می‌گشت، یا مردم، گروه ساقط مردم/ دل‌مرده و تکیده و مبهوت/ در زیر بار شوم جسدشان/ از غربتی به غربت دیگر می‌رفتند/ و میل دردناک جنایت/ در دست‌های‌شان متورم می‌شده.

کامل‌ترین شعر فروغ که سعی دارد تجربه‌ای شخصی را به نمایش بگذارد - اگرچه بخصوص در اواخر شعر سوییهای اجتماعی پیدا می‌کند - شعر «دیدار در شب» است. چهره‌ای در آن سوی دریچه که برای بیننده آن کاملاً مبهم بوده و عنصری که شکل اساطیری و جادویی به خود گرفته‌اند همچون یاد طرح او را دائم بر هم می‌ریزند و تغییر می‌دهند و این روح فنا شده آدمی از آن سو - دور دست‌ها؟ - دست به سوی انسان دراز می‌کند و او را از هرلسی بی‌معنی دور کرده و سعی دارد با انسان به گفت و گو بنشیند. این سویی‌های روان‌پیش شعر فروغ در دیگر اشعارش نیز ادامه دارد. به طور مثال در شعر «تولد دیگری پس از این که شاعر از افسون‌ها و حزن‌های خود می‌گوید انگار ناگهان کلیدی می‌خورد و دری باز می‌شود - چیزی منفجر می‌گردد: «دست‌هایم را در باغچه می‌کارم/ سبز خواهم شد، می‌دانم شاعر در یک فضای وهم‌آمیز خود را به درختی مبدل می‌نماید او مثلاً نمی‌گوید دست‌هایم را همچون ساقه در باغچه می‌کارم بلکه با حذف هرگونه تشابهی خود را با نفس درخت یکی می‌کند و در تصویری پارانوکس وار درخت می‌شود: «و پرستوها درگودی انگشتان جوهریم/ تخم خواهند گذاشت».

اما وجود اختلال روانی همواره به این معنا نیست که شاعر را از رئالیسم دور کرده و به ساختارهای نامتعارف بکشاند. قبلاً گفته شد که دایره وسیع توجه که به دلیل نقصان در فیلتر کردن اطلاعات به وجود می‌آید شاید یکی از دلایل حضور فراوان کلمات روزمره در شعر فروغ باشد. اما همین حضور کلمات عادی و کاملاً واقعی، جنبه‌ای رئال به شعر فروغ بخشیده به طوری که وجود فضاهای غیرواقعی



را در شعر او تحت تاثیر قرار داده است.

مسأله بعدی زبان شعر فروغ است. زبان فروغ که از آن به عنوان زبان شهری یاد می‌شود و فروغ را آغازگر ورود زبان شهری در شعر می‌دانند<sup>۴</sup> شاید بی‌ربط با اختلال روانی او نباشد. بیماران مبتلا به اختلال دو قطبی واجد زبانی سریع و روان هستند. این روانی زبان ریشه در روانی، سیالیت و حرکت سریع افکار آنان دارد. گرچه با پیشرفت این بیماری به تدریج تکلم بلندتر، سریع‌تر و فهم آن نیز مشکل‌تر می‌شود (تکلم پر از جناس، شوخی، قافیه‌سازی، بازی با کلمات و سستی تداعی‌ها از ویژگی‌های این مرحله از بیماری است)<sup>۵</sup> اما از آن لحاظ که خلاقیت هنری در دوره‌هایی اتفاق می‌افتد که هنرمندان فاقد این حملات شدید هستند می‌توان گفت که ویژگی‌های خفیف این بیماری همانند همان روانی و سیالیت فکر و زبان - که در حالت طبیعی می‌تواند همراه این بیماران باشد - یاری‌گر آن‌ها در خلاقیت هنری است. می‌دانیم که یکی از ویژگی‌های زبان فروغ نیز همین روانی و سیالیت است که باعث می‌شود زبان شعری او گنجایش زبان شهری را داشته باشد.

باید یادآوری کنیم که من در پی ارائه دیدی تقلیل‌گرایانه در شعر که همه چیز را به فرایندی فیزیولوژیک تقلیل می‌دهد نیستم. استفاده از شعر آیه‌های زمینی در این تحلیل به همین دلیل بوده تا نشان دهم که روان پریشی یکی از عوامل دخیل در آفرینش یک شعر است و همان‌طور که نشان داده شد در ساختار این شعر تحلیل بینامتنی نیز جایگاهی با اهمیت دارد. در تحلیل شعر فروغ باید به دغدغه‌های او، شرایط اجتماعی دهه چهل و نیز نوآوری‌های زبانی نیما و شاید از همه مهم‌تر تهرانی بودن فروغ توجه خاصی مبذول داشت. عناصر روان پریشانه در شعر معاصر ایران چندان زیاد نیست. شعر امروز بیشتر صورتی عقلانی دارد، حتی شعر فروغ نیز به سوی رئالیسم حرکت می‌کند. شاید تنها استثناء در این مورد احمدرضا احمدی باشد. که تظاهرات یگانه شعری‌اش، او را به پدیده‌ای در شعر معاصر تبدیل کرده است. به گمان نگارنده احمدرضا احمدی تمام شاخص‌های شعری خود را در اولین کتابش «طرح» ارائه داده و بعد هر کوششی که کرده در سمت و سوی همان کتاب آغازین است.

اگرچه روان پریشی و اجزاء تشکیل دهنده آن می‌توانند در سرایش یک شعر نقش مهمی را ایفاء نمایند ولی در عین حال جزئی ضروری برای شعر گفتن نبوده و یک شاعر می‌تواند تجربه‌های کاملاً متفاوتی از شعر و سرایش آن داشته باشد. در واقع روان پریشی صرفاً جزئی از تجربه‌های عظیم شاعران را تشکیل می‌دهد، تجربه‌هایی که متأسفانه به دلیل نحوه تک‌سونگرانه نقد امروز به کلی دارد از یادها می‌رود. شاعران بزرگ می‌آیند و می‌روند و آنچه ما از آن‌ها طلب می‌کنیم فقط و فقط سروده‌های آن‌هاست. گفتیم که برای سرودن یک شعر متعالی، روان پریشی جزئی ضروری و همیشگی نیست. برای روشن‌تر شدن هر چه بیشتر این امر باید به تبیین چگونگی رابطه شعر و روان پریشی پرداخت و نشان داد که روان پریشی چه سهمی را در سرایش شعر به خود اختصاص می‌دهد؟

هستند. نتایج کار وی در ۱۹۹۵ منتشر شد. لودویگ متوجه شد که هنرمندان در مقایسه با حرفه‌های دیگر از اختلالات روانی بیشتری رنج می‌برند. طبق مطالعه لودویگ ۷۷٪ - ۵۹ هنرمندان علاقه‌مندی از بیماری روانی را دارا می‌باشند در حالی که این امر در میان دانشمندان، ورزشکاران و تاجران به ۲۹ تا ۱۸ درصد می‌رسد. مطالعه وی ارتباط هرچه بیشتری را بین بیماری‌های روانی و آفرینش هنری

آرنولد لودویگ طی ۱۰ سال بر روی ۱۰۰۴ زن و مرد برجسته در زمینه‌های مختلف چون هنر، موسیقی، علم، ورزش، سیاست و تجارت مطالعه کرد. او این کار را با خواندن قریب ۲۲۰۰ زندگی‌نامه انجام داد. وی اعتقاد داشت که به زندگی‌نامه‌ها بیشتر می‌توان اطمینان کرد زیرا زندگی‌نامه نویس‌ها برخلاف روان‌پزشکان کمتر به دنبال یافتن ریشه‌های روان پریشی یک انسان خلاق

نشان داد. گروهی تمام طبیعت این ارتباط را به خصوصیات اختلال دو قطبی ربط داده و متذکر شده‌اند که اختلالات خلقی به دلیل خصوصیات خاصی که دارد. و ما در بالا به بعضی از آن‌ها اشاره کردیم و حتی در تشریح شعر فروغ از آن سود جستیم. عامل پیدایش تفکر خلاقانه در هنرمندان است. این توضیح بی‌شک ناقص است زیرا نمی‌تواند بگوید که چرا درصد اندکی از بیماران مبتلا به اختلالات خلقی توانایی‌های هنری دارند و نیز نمی‌تواند دلایل این واقعیت را توضیح دهد که چرا بیشترین زمان باروری هنری نزد هنرمندان مبتلا، زمانی است که علائم اختلال مزبور را نداشته و به اصطلاح در دوره خاموشی بیماری به سر می‌برند. لودویگ عوامل دیگری را هم در میزان بالای شیوع اختلالات خلقی در هنرمندان دخیل می‌داند. وی با اشاره به این مطلب که صاحبان حرفه‌های دیگر همچون دانشمندان و ورزشکاران نیز می‌توانند در اوج خلاقیت به سر برند، بیان می‌دارد که هنرمندان از آن رو به میزان بیشتری، از اختلالات روانی رنج می‌برند که حرفه آن‌ها به نحو فزاینده‌تری پذیرا و مهیاکننده بیماری‌های روانی است. به بیان دیگر حرفه‌های هنری به واسطه طبیعت خویش باعث برجسته شدن علائم اختلالات روانی می‌گردند. هنرمندان، موزیسین‌ها و نویسندگان اکثراً به تنهایی کار می‌کنند لذا هنگامی که اولین علائم نابسامانی و افسردگی در آن‌ها ظاهر می‌شود نسبت به ورزشکاران و دانشمندان از حمایت کمتری برخوردار هستند.<sup>۶</sup>

جامیسون روان‌شناس دانشگاه کالیفرنیا اعتقادی دیگر دارد. او با ذکر این مطلب که دوره‌های خلاقیت از لحاظ ویژگی از تظاهرات Hypomania - نوع خفیفی از اختلال دو قطبی - قابل افتراق نیستند بیان می‌دارد که درجات خفیف و ملایمی از مانیا [شیدایی] می‌تواند مولد انرژی‌ای باشد که با عبور از دریچه و فیلتر یک ذهن خلاق منجر به تولید اثری هنری می‌گردد.<sup>۷</sup> استدلالی که در تحلیل زبان فروغ نیز به آن اشاره شد.

از مجموع مباحث فوق می‌توان این نتیجه را گرفت که خلاقیت و اختلال روانی دو مقوله مرتبط ولی در عین حال جدا از هم هستند. اختلال روانی مولد خلاقیت نیست ولی می‌تواند شکل و محتوای خلاقیت را عوض کند و آن را به صورت اثری هنری عرضه نماید. از لحاظ تکاملی دلیل این همراهی خلاقیت و بیماری روانی مشخص نیست. برای دریافت بهتر آن لازم است که کارکرد هنری در نخستین‌ها و دیگر رده‌های پستانداران بررسی شود. دوباره باید متذکر شد که جهت تولید یک اثر هنری همراهی اختلال روانی چندان هم ضروری نیست. می‌توان فهرست بلند بالایی از هنرمندان را ارائه داد که در معیارهای مرسوم بیماری‌های روانی نمی‌گنجد. در ادبیات معاصر ما شاعرانی چون شاملو و اخوان - اگر از آن گاه پس تندریش بگذریم - شعرهایی را عرضه کرده‌اند که بی‌شک جزء میراث ماندگار و ارجمند ادبیات ایران است در عین حال که مشخصه‌های حداقلی از روان‌پریشی را در آثار خود دارند. بررسی سایکوباتولوژیک یک اثر هنری در نگاه اول افسوس‌کننده است ولی سؤال‌های متعددی را هم بی‌پاسخ می‌گذارد. شاید راز این عطیة الهه‌گان یعنی شعر، باید برای همیشه نامکشوف باقی بماند.

پانوش

۱. شواهدی از این اختلال را می‌توانید در کتاب زیر بیابید:

آیه های آه، ناصر صفاریان، چاپ اول، نشر روزنگار

۲. [http : ll our world , com puserve. co](http://ourworld.com/puserve.co)

۳. [www.lorenbennet.org/creativity.htm](http://www.lorenbennet.org/creativity.htm)

۴. شعر زمان ما (۴) فروغ فرخزاد، محمد حقزلی، چاپ دوم، انتشارات نگاه، در ضمن تمام ارجاعات به شعر فروغ برگرفته از کتاب فوق است.

۵. خلاصه روانپزشکی، کاپلان و سادوک، ترجمه دکتر نصرت ا... پورافکاری، چاپ اول، نشر علوم دانشگاهی.

۶. [www.lorenbennet.org/creativity.htm](http://www.lorenbennet.org/creativity.htm)

۷. همان منبع پیشین.